

فلسفه بنیادی گیتانجلی

نورالهدی*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری♦

گیتانجلی مجموعه‌ای از ترانه‌های شاعر بزرگ تاگور است و ترجمه انگلیسی آن به نام Son Offering چاپ شده است. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ م به زبان بنگالی منتشر شد. قبل از آن تقریباً ۲۴ عدد از مجموعه شعرها و ترانه‌های تاگور منتشر شده بود. تعداد ترانه‌های سروده شده تاگور تقریباً سه هزار است. تاگور در سال ۱۹۱۳ م جایزه نوبل ادبیات را به خاطر کتاب گیتانجلی دریافت نمود. دبلیو.بی. ایتس. شاعر مشهور انگلیسی زبان در مقدمه ترجمه کتاب گیتانجلی می‌نویسد:

در عرض چند سال گذشته هیچ‌چیز مثل ترجمه‌های تاگور را تحت تأثیر قرار نداد. من آن را هر روز می‌خوانم. خواندن هر سطر آن باعث فراموشی مشکلات می‌شود. این اشعار بهترین فرهنگ دنیا را ارائه می‌دهند. ما با مطالعه گیتانجلی درمی‌یابیم که این اشعار از لحاظ موضوع هماهنگ هستند و با هم ربط دارند. تمام اشعار و ترانه‌ها حالت مناجات و حمد و ثنا دارند. برای تکمیل حمد و ثنا از نیرنگی زمانه، مناظر طبیعت، حسن مجازی و حتی از سیاست و وطن‌پرستی نیز کمک گرفته شده است. فلسفه بنیادی گیتانجلی اقرار و اعتراف به قدرت کامله خدا و عبدیت غیرمشروط انسان است. زمان تألیف گیتانجلی برای بیان چنین

* استاد مدرسه عالی، کلکته.

♦ پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

مطالبی مناسب بود. آن زمان هند دچار انحطاط اخلاقی، مذهبی و فکری بود و به‌علت انقلاب صنعتی اروپا مادی‌گرایی سربلند کرده بود. ارزش‌های قدیم و جدید در حال رویارویی و تصادم بودند. تاگور تا سال ۱۹۱۲ م سه بار به اروپا سفر کرده بود و شکست این ارزشها در نگاه او بود. طرز زندگی و روش فکری هندی‌ها با اروپائی‌ها فرق اساسی داشت. در آن زمان اروپا به‌دنبال آسودگی معنوی بود. به‌همین علت ارزش و قدر و قیمت گیتانجلی را قبل از همه اروپاییان و به‌خصوص انگلیسی‌ها دریافتند. همایون کبیر می‌گوید:

بعضی از نقّادان فلسفه الوهیت تاگور را با فلسفه خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۱۳ م) مقایسه می‌کنند. تصوّر الوهیت تاگور همان تصوّر الوهیت در اسلام است.

ورثه فرهنگی کهن، طرز بود و باش دربار مغولیّه، حقائق مبهم زندگی مردم بنگال و قوت عمل و توانایی اروپای جدید محرکات شاعری تاگور بودند.

شاعری تاگور و اقبال با همین پس زمینه رشد پیدا کرد. ولی سفر فکری این دو شاعر به‌دو سمت متضادّ ادامه یافت. اقبال به‌وسیله تکمیل خودی خواستار ساخت انسان کامل است. ولی در نگاه تاگور خود سپردگی کامل در حضور خدا است که یک انسان کامل را تشکیل می‌دهد. به‌نظر تاگور مرگ یک نجات دهنده است. اینجا رویارویی با مسائل زندگی مطرح نیست بلکه عقب‌نشینی وجود دارد. انسان در نگاه تاگور شکست خورده و مجبور است. او خود را به‌تقدیر سپرده است و به‌طفیل عبادت‌های خود امید دارد که زندگی بعد از مرگ او بهتر از این زندگی باشد. در اکثر اشعار گیتانجلی همین فلسفه حکم فرماست. چند مثال:

ای مرگ! تو آخرین نجات دهنده هستی. بیا و با من نجوا کن. من هر روز در انتظار تو هستم. مسرت‌ها و شادابی‌های زندگی فقط برای توست. گل‌ها آماده‌اند. گل برای داماد درست شده است. عروس بعد از ازدواج به‌خانه خود خواهد رفت و در سکوت و تنهایی شب به‌معبود حقیقی خود خواهد پیوست.

فرصت من تمام شده است. حالا مرا وداع کن. من سر عجز خم می‌کنم و مرخص می‌شوم. ای مردم! من کلید درهای خانه خود را به‌شما می‌سپارم و از تمام مال و منال

دست می‌کشم. در مقابل آن فقط یک کلمه مهربانی می‌خواهم. مدت‌ها ما همسایه همدیگر بوده‌ایم. حالا وقت غروب است. شمع حیات من رو به خاموشی است. قاصد آمده است و من آماده سفر هستم.

دوستان من! هنگام جدایی برای مؤفقیّت من دعا کنید.

تقریباً در سه چهارم اشعار گیتانجلی همین احساسات وجود دارد. در نظر تاگور مرگ خاتمه زندگی است. در نگاه او زندگی با مرگ کامل می‌شود.

خصوصیّت اصلی شاعری مناجاتی تصوّف و الوهیت است. تصوّف و الوهیت تاگور با الهیات دیو مالایی و فلسفه ویدانت همخوانی بیشتری دارد.

تاگور رهبانیت و ترک دنیا را می‌پسندد. او انسان را قطره حقیقی در بحر وجود می‌داند که خواستار اتصال به دریاست. او این احساس رجعت را به پرندگان مثال می‌زند که عصر هنگام به طرف آشیانه‌های خود برمی‌گردند.

بعضی از نقّادان فلسفه الوهیت تاگور را با فلسفه خلیل جبران (۱۹۱۳-۱۸۸۳ م) مقایسه می‌کنند. تصوّر الوهیت تاگور همان تصوّر الوهیت در اسلام است. او هستی مطلق و ماورای ادراک است. او رحیم و کریم است. عنایت‌های او نامحدود است. او حُسن و جمال، نیکی‌ها و درستی‌ها را می‌پسندد. او می‌آفریند و فنا می‌کند. تاگور خود را در مقابل قدرت خدا مجبور می‌داند و راه چاره را در این می‌بیند که خود را تسلیم آن قدرت مطلق نماید. او دعا می‌کند چرا که به عنایات قادر مطلق اطمینان دارد. به همین علّت در ترانه‌ای مذهبی او تأثیر فراوانی وجود دارد. در دنیای مادی امروز شاید ما اهمیّت این وابستگی و شیفتگی را احساس ننماییم. ولی تا وقتی که روی زمین رابطه بین خدا و انسان وجود دارد ترانه‌های تاگور زنده و جاودان هستند. چند مثال:

قلب من آرزو دارد که همنوای نغمه‌های تو شود.

من فقط می‌خواهم لحظه‌ای در حضور تو بنشینم.

من فقط منتظر محبت هستم تا خود را به آن بسپارم.

ای زندگی! آیا من در مقابل تو همین‌طور بایستم. زیر این آسمان عظیم الشان در

تنهایی و سکوت با یک دل ناتوان مقابل تو بایستم...

ای مولای من تو فرصت غیرمتناهی داری کسی لحظات تو را نمی‌تواند شمار نماید. شب و روز می‌گذرد گل‌ها می‌شکفند و پژمرده می‌شوند. تو می‌دانی چه طور منتظر باید بود.

**اقبال به وسیله تکمیل خودی
خواستار ساخت انسان کامل
است. ولی در نگاه تاگور خود
سپردگی کامل در حضور خدا
است که یک انسان کامل را
تشکیل می‌دهد.**

محققان او را با شاعر انگلیسی ویلیام وردز ورت مقایسه می‌کنند. ولی یک فرق اساسی بین آنها وجود دارد. شاعری وردز ورت مستقیماً مرهون منت مناظر طبیعت است. این مناظر عناصر بنیادی شاعری او هستند. ولی برای تاگور مسئله فرق دارد. تاگور برای تقویت نظرات فلسفی و اعطای ارزش‌های جمالی به نفس مضمون از

تصویرکشی کمک می‌گیرد. او به کمک محرکات زمینی سخن از الوهیت می‌زند. الفاظ، واژه‌ها، استعارات و تشبیهات تاگور از همین زمین و از همین آب و هوا برمی‌خیزند.

کوه، دشت، جنگل، دریا، جاده، مسافر تنها، فصل خزان، بادهای موسمی، کشتی و ملّاح، کشاورز و مزرعه، ابرهای شناور در آسمان، بهار و پاییز، آشیانه پرنده‌ها، اردک‌ها، درخت امبه، علف‌های هرز، ناقوس برهمن، گل‌ها، رعد و برق، آسمان آبی، زنبور عسل، صدای نی و تشبیهات دیگر. یک قصر عالی از لطافت خیال و قدرت بیان درست می‌کند و پادشاه پادشاهان را در آن قرار می‌دهد و طالب نجات خود می‌شود. چند مثال: امروز فصل سرما با نجواها و آه خود نزدیک دریچه من آمده است و زنبورهای عسل در صحن‌خانه به‌نواختن ساز مشغولند.

ابرها جمع می‌شوند و تاریکی زیادتر می‌شود. من خیره به آسمان تاریک در دوردست می‌نگرم و دل من با هوای مضطرب آه و ناله می‌کند.

فصل بهار رخت بر بسته است و من زیر سنگینی گل‌های پژمرده در حال انتظار هستم...

بحر خموش صبح تبدیل به امواج نغمه پرندگان شده است. گل‌های کنار جاده شادمان هستند. ما راه خود را طی می‌کردیم و به این مناظر توجه نمی‌کردیم.

ابرها در آسمان می‌غرند تاریکی بر اثر رعد می‌لرزد. حصیر پوسیده خود را بیاور و در صحن پهن کن.

در نگاه تاگور محبت زمینی وسیله‌ای برای رسیدن به خداست و در موقعیت‌های ویژه به‌مقام الوهیت نیز می‌رسد.

این گفته که تاگور
مبلغ مسیحیت بود
یک تهمت ناروا
است.

اگرچه در گیتانجلی داستان عشق و محبت به‌طور مستقیم به‌چشم نمی‌خورد ولی به‌طور ضمنی این عشق و محبت را می‌توان مشاهده نمود. اگر نگاهی به آثار

تاگور اعم از اشعار، ترانه‌ها، نمایشنامه‌ها و داستان‌هایش بیندازیم می‌بینیم که همه جا روح یک زن وجود دارد و معمولاً فرق بین حقیقت و مجاز مشکل می‌شود. چند مثال: خوشی من در همین است که همین‌طور منتظر و چشم به‌راه تو باشم... آسمان پر از ابر است. باران بند نمی‌آید. نمی‌دانم چه چیزی در دل من بیتابی می‌کند...

... من مثل گدایی چادر بر روی خود دارم و نشسته‌ام. مردم می‌پرسند که من چه می‌خواهم من چشم‌هایم را پایین می‌اندازم و جوابی به آنها نمی‌دهم آه من نمی‌توانم به آنها بگویم که من چشم انتظار تو هستم و تو قول آمدن داده‌ای...

فلسفه حیات در نگاه تاگور ماهیتی صوفیانه دارد. او دانسته به تبلیغ مسلکی نمی‌پردازد. افکار تاگور با ارزش‌های اخلاقی و معنوی آن زمان مطابقت دارد. به همین دلیل نوشته‌های او رابطه‌ای نامریی بین انسان و خدا به‌وجود می‌آورد و انسانی که دغدغه دارد در این روابط آسودگی پیدا می‌کند.

هر هنرمندی در دنیا نوعی تشنگی و دغدغه ذهنی دارد. همین احساس تشنگی هنر هنرمند را بالا می‌برد. اگر تشنگی نباشد هیچ اثر گرانبغلی به‌وجود نخواهد آمد. هر هنرمندی در جستجوی چیزی است که در دست او نیست. این احساس جستجو در مولوی، اقبال و تاگور مشترک است. این احساس در شعر مولانا به شکل:

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست.

ولی انسان به‌نقطه ضعف‌های ابدی خود اعتراف می‌کند:

گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
روح اقبال نیز مثل بو سرگردان است. او نمی‌داند دنبال چه چیزی می‌گردد:
در این گلشن پریشان مثل بوییم نمی‌دانم چه می‌خواهم که جویم

در نگاه تاگور محبت
زمینی وسیله‌ای برای
رسیدن به خداست و در
موقعیت‌های ویژه به‌مقام
الوهیت نیز می‌رسد.

گیتانجلی پر از همین کشمکش‌ها است و به‌همین
علت تصوّف تاگور به‌فلسفه رواقیون تبدیل می‌شود.
بعضی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که نظریات تاگور
مملو از عقائد مسیحیت است که او از جامعه برهمنو
به‌ارث برده است.

ولی حقیقتاً تاگور مبلغ نبود که دین مخصوصی را
تبلیغ نماید. در نود درصد ترانه‌های گیتانجلی سخن از
پوجا، پرارته‌ها، بهگوان و اختیار کلی است. ولی

حرف‌های متضادی نیز وجود دارد. تاگور به‌روحانیون معبد توصیه می‌کند که از گوشه
انزوا بیرون آیند و حرکت و عملی انجام دهند. او از زحمت‌های شبانه‌روزی کشاورزان؛
صورت‌های خسته و لباس‌های پوسیده آنان حرف می‌زند. او دم از سیاست نیز می‌زند
و برای آزادی وطن دعا می‌کند. لذا این گفته تا حدی قابل قبول است که فلسفه
واضحی در گیتانجلی وجود ندارد ولی این گفته که تاگور مبلغ مسیحیت بود یک
تهمت ناروا است.

چهار دهه از قرن گذشته از لحاظ فرهنگی و اجتماعی تحت نظام زمین داری بود.
زندگی از حرکت باز مانده بود. حرکت و عمل و جستجوی علمی دچار رکود بود.
عشق و محبت در عبادت شامل بود. حسن و عشق در مزرعه کشاورزان و خلوت‌کده
ثروتمندان زنده بود. زن یک شی ملکوتی بود. فلسفه الهی تاگور از این عوامل به‌عنوان
وسيله استفاده می‌کند. در قرن بیستم شاعری تاگور یک نعمت خداوندی بود.